

## در آمدی بر بررسی تاریخی واژه‌های جهرمی

دکتر مهدی رضائی\*

رها زارعی فرد\*\*

### چکیده

جهرم از شهرهای جنوبی فارس است و در حال حاضر زبان فارسی دری در آنجا رواج دارد. پیش از رواج فارسی دری، زبان فارسی میانه شاخه جنوب غربی در این شهر رایج بوده‌است؛ به همین سبب، تعداد کثیری از واژه‌های پهلوی ساسانی هنوز در این شهر به‌کار می‌رود که خاص لهجه مردم آن است و به علت شیوع این واژه‌ها، از لهجه دیگرشهرهای فارس ممتاز گشته‌است. در این مقاله سعی بر آن داریم تا با معرفی بخشی از این واژه‌ها، به ریشه‌یابی آن‌ها در متون فارسی میانه بپردازیم و نشان دهیم که همه این لغات از ایران زمان ساسانی تاکنون، در برابر رقیب جدید، یعنی فارسی دری، پایدار مانده و به زمان ما رسیده‌است. در طی این بررسی، در موارد مقتضی از رویکرد «واج‌شناسی زایشی قاعده‌بنیاد» و «واج‌شناسی خودواحد» استفاده می‌شود.

**واژگان کلیدی:** لهجه جهرمی، فارسی میانه، فارسی دری، رویکرد واج‌شناسی زایشی

قاعده‌بنیاد، رویکرد واج‌شناسی خودواحد.

---

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون (rezaimehdi56@gmail.com).

\*\* عضو هیأت علمی گروه زبان‌شناسی دانشگاه جهرم.

## ۱. مقدمه

در مطالعات مربوط به تاریخ زبان فارسی، زبان‌هایی که حد فاصل بین زبان‌های باستانی و زبان‌های دوره اخیر ایران هستند، زبان‌های دوره میانه نامیده می‌شوند. تأسیس سلسله اشکانی در حدود سال ۲۵۰ پیش از میلاد، آغاز دوره زبان‌های ایرانی میانه است. این دوره، تا پایان فرمانروایی سلسله ساسانی یعنی ۶۵۱ میلادی ادامه می‌یابد. بنابراین دوره زبان‌های ایرانی میانه در حدود هزارسال، از قرن سوم پیش از میلاد تا قرن هفتم میلادی به طول می‌انجامد. زبان‌های این دوره، با توجه به ویژگی‌های ساختاری و موقعیت و محدوده جغرافی‌شان به دو گروه اصلی تقسیم می‌شوند؛ زبان‌های گروه شرقی که شامل سغدی میانه، سکایی میانه، خوارزمی میانه و بلخی می‌شود و زبان‌های گروه غربی که به دو دسته شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود (باقری، ۱۳۷۳: ۷۵-۶۵).

زبان‌های ایرانی میانه غربی را به‌طور کلی، «پهلوی» نیز می‌خوانند. بنا بر دسته‌بندی صادق کیا، پهلوی یکی از هفت‌گونه زبان پارسی است که بدان کتابت و نامه توان نوشت و «پهلوی» نام پدر پارس است و این نام از او مستفیض گشته‌است (کیا، ۱۳۵۷: ۳۲). زبان ایرانی میانه غربی شمالی به زبان «پهلوی اشکانی» و زبان ایرانی میانه غربی جنوبی به زبان «پهلوی ساسانی» مشهور است. این دو زبان قرابت خاصی با هم دارند و تنها اختلاف میان آن‌ها، اختلاف لهجه‌ای و آوایی است. پهلوی ساسانی در ایالت پارس در جایگاه زبان رسمی و اداری ساسانیان رایج بوده و به نام فارسی میانه مشهور است. فارسی میانه تا سده سوم در حکم زبان محلی فارس، استان جنوب غربی ایران، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌است (اشمیت، ۱۳۸۲: ۲۲۳).

جهرم یکی از شهرستان‌های جنوبی استان فارس است که فارسی میانه جنوب غربی در آن رایج بوده‌است. با یادآوری‌های متعددی که در شاهنامه ۱ از نام جهرم شده‌است، اگر جهرم را از شهرهای دوره هخامنشی ندانیم (شواهدی از جنگ دارا و اسکندر)، مسلماً در

---

۱. جهاندار دارا به جهرم رسید

که آن جا بدی گنج‌ها را کلید

اوایل قرن سوم میلادی یعنی آغاز سلسله ساسانی، از شهرهای معتبر فارس بوده و قاعدتاً بایستی در دوران سلطنت اشکانیان اعتبار و اهمیتی بسزا داشته باشد (طوفان، ۱۳۵۱: ۴۴). با بررسی واژه‌های این شهرستان، شواهدی به دست آمد مبنی بر اینکه هنوز هم در این شهر تعداد زیادی واژه از پهلوی ساسانی برجای مانده و در زبان مردم این شهرستان به کار می‌رود. بعضی از این واژه‌ها دچار تغییرات آوایی و واجی شده‌اند، اما بعضی از آن‌ها به همان صورت قبل باقی مانده‌اند.

## ۲. شیوه تحقیق و ضرورت آن

زبان‌ها و گویش‌ها یکی از عناصر عمده فرهنگ‌ها و از سرمایه‌های انسانی محسوب می‌شوند و در شرایطی که شاهد نابودی سریع این سرمایه‌های ملی و انسانی هستیم و حفظ و نگهداری آن‌ها نیز میسر نیست، لازم است که با ثبت و ضبط ویژگی‌های آن‌ها، موجبات جلوگیری از محو کامل این میراث‌های فرهنگی را فراهم آوریم. علاوه بر آن، گویش‌های محلی گنجینه‌های ارزشمندی از واژه‌ها و اصطلاحات هستند که هم باعث غنای زبان و گویش معیار می‌شوند و هم در شناسایی گذشته زبان و سیر تحولات آن، محققان را یاری خواهند کرد (شیری، ۱۳۸۶: ۴۱). یارمحمدی و دیگران (۱۳۸۲) نیز در مقاله‌ای، ضرورت حفظ زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌ها را بررسی کرده‌اند. امید است این تحقیق گامی ناچیز جهت رسیدن به اطلس گویش‌ها و لهجه‌های ایران باشد.

برای انجام این تحقیق در مرحله اول اقدام به جمع‌آوری داده‌هایی در باب واژه‌ها و ساختار آوایی و واجی لهجه مردمان این شهر شد. برای به دست آوردن این داده‌ها، سه شیوه درپیش گرفته شد؛ برخی از آن‌ها از معدود کتبی تألیفی استخراج شد؛ اما به علت نقائص و بی‌دقتی‌های فراوان و علمی نبودن این کتب، چندان تکیه‌ای به اطلاعات آن نشد. راه حل دوم این بود که محققان مدتی را در این شهر بگذرانند و مدت‌ها با کهن‌سالان این دیار نشست و برخاست کنند و مخصوصاً در برخی نواحی روستایی اطراف رفت و آمد داشته باشند

تا بتوانند داده‌های لازم در زمینه‌های مورد نظر را جمع‌آوری کنند. استفاده از اطلاعات دوستان و آشنایان دانشگاهی که یا خود از اهالی این شهر بودند یا با آن ارتباط داشتند، نیز بسیار سودمند واقع شد. در مرحله دوم با شناسایی واژه‌های این لهجه، منابع و فرهنگ‌های دوره میانه بررسی شد تا ریشه و حضور تاریخی این واژه‌ها مسلم شود. با بررسی این واژه‌ها مشخص شد که بر روی برخی از این واژه‌ها تغییرات آوایی و واجی صورت گرفته است. دسته دیگر، واژه‌هایی بودند که از لحاظ آوایی و واجی تقریباً بدون تغییر باقی مانده‌اند و در برخی موارد از لحاظ معنایی دچار اندک تغییری شده‌اند. در مرحله بعد جهت بررسی علمی، واژه‌هایی که تغییرات آوایی و واجی داشتند، در چهارچوب نظریه واج‌شناسی قاعده‌بنیاد و واج‌شناسی خودواحد بررسی شدند.

### ۳. چهارچوب نظری (واج‌شناسی قاعده‌بنیاد و واج‌شناسی خودواحد)

واج‌شناسی زایشی با انتشار اثر معروف چامسکی و هاله به نام انگاره آوایی زبان انگلیسی<sup>۱</sup> نظریه‌ای جامع مطرح کرد. نکته برجسته این انگاره، جنبه ریاضی‌گونه عملیات آن است. این نظریه به توصیف‌های واج‌شناسی و صورت‌بندی‌های صریح توجه دارد؛ به طوری که، بتوان در یک نظام کاملاً نمادین ساخت‌های آوایی را با روش‌های مکانیکی توصیف کرد. این انگاره، انگاره‌ای خطی است بدین معنی که چند واحد واجی روی یک محور یا لایه قرار دارند و در کنار هم، روی همین لایه بر اساس قواعدی بر یکدیگر اثر می‌گذارند.

اما واج‌شناسی خودواحد<sup>۲</sup> یکی از حوزه‌های واج‌شناسی زایشی است که رویکرد غیرخطی برای تحلیل‌های واجی دارد. واج‌شناسی خودواحد و واج‌شناسی وزنی<sup>۳</sup> دو رهیافت عمده هستند که در چهارچوب نظریه واج‌شناسی غیرخطی شکل گرفتند (اسلامی،

<sup>1</sup> The sound pattern of English

<sup>2</sup> Autosegmental phonology

<sup>3</sup> Metrical phonology

۱۳۸۴: ۱۳). واج‌شناسی خودواحد را اولین بار گلداسمیت (۱۹۷۶) مطرح کرد. گلداسمیت معتقد است که یک مشخصه مستقل از سایر مشخصه‌ها در زنجیره واجی تاثیر می‌گذارد. وی معتقد است که در بازنمایی واجی چند لایه وجود دارد و فضای بازنمایی واجی یک فضای چندبعدی است که در هر بعدش یک یا چند مشخصه تولیدی قرار دارد (کرد زعفرانلو، ۱۳۸۵: ۳۹). در واج‌شناسی خودواحد و کلاً در واج‌شناسی غیرخطی دو عمل و دو محدودیت اساسی وجود دارد (مک کارتی ۱۹۸۸؛ وینسن، ۲۰۰۴: ۲۶۵). دو عمل که شامل عمل گسترش<sup>۱</sup> که اضافه‌کردن خط پیوندی است که مفهوم سنتی آن «همگونی» است و عمل قطع<sup>۲</sup> که حذف خط پیوندی است که مفهوم سنتی آن «حذف» است و دو محدودیت که قاعده‌های خطوط پیوندی که خطوط پیوندی نباید یکدیگر را قطع کنند و اصل مرز اجباری<sup>۳</sup> که دو خودواحد یکسان نمی‌توانند مجاور هم باشند. در این مقاله سعی می‌شود برای تحلیل داده‌ها از این نظریات استفاده شود و تحلیل غیرخطی نیز بر طبق لایه‌های خودواحد صورت گیرد.

#### ۴. ویژگی‌های آوایی و واجی واژه‌ها

الف. واژه‌های تغییر یافته

در این بخش کلماتی بررسی می‌شود که با وجود حفظ معنی آن‌ها در طول سده‌ها، تلفظشان بر اساس قواعد حاکم بر تحولات زبانی قدری دگرگون شده‌است.

---

<sup>1</sup> Spreading of linking

<sup>2</sup> delinking

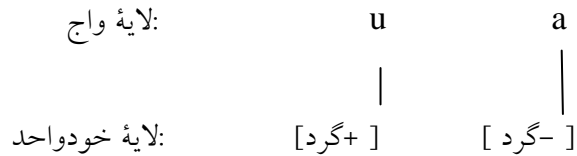
<sup>3</sup> obligatory contour principle(ocp)

/zūzag/ زوزک:

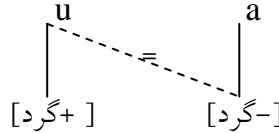
این کلمه در فارسی میانه به معنای خارپشت آمده است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۳۱). در لهجه جهرمی نیز این کلمه با تلفظ zuzu به همین معنی کاربرد دارد. در چهارچوب واج‌شناسی قاعده‌بنیاد واج‌شناسی زایشی می‌توان اشتقاق این تحول را به شرح زیر توضیح داد:

در چهارچوب نظریه خودواحد:

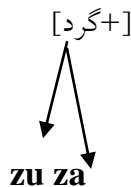
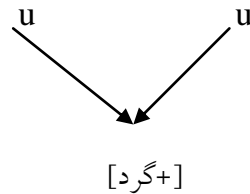
(الف) بازنمایی زیر ساختی:



(ب) گسترش مشخصه منبع و قطع مشخصه هدف



(ج) بازنمایی روساختی:



با توجه به اصل گسترش ویژگی خودواحد گردی از واکه /u/ به واکه /a/ سرایت کرده‌است و دو واکه با یکدیگر همگون شده‌اند و اصل گسترش رعایت شده‌است.

/Paxšag/ پخشگ:

در فارسی میانه به معنای پشه بوده‌است. اشتقاق این کلمه دقیقاً روشن نیست. به عقیده برخی فرهنگ‌نویسان شاید مشتق از ایرانی باستان /paxšaka/ باشد (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۲۷۹). این کلمه با تلفظ /paxše/ در لهجه جهرمی به همین معنا رواج دارد.

در چهارچوب واج‌شناسی قاعده‌بنیاد واج‌شناسی زایشی می‌توان اشتقاق این تحول را به شرح زیر توضیح داد:

#Paxšag #	بازنمایی زیربنایی
paxša	حذف انسدادی پایانی
paxše	همگونی ارتفاع واکه با همخوان
[paxše]	بازنمایی آوایی

در چهارچوب نظریه خودواحد

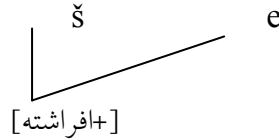
الف) بازنمایی زیرساختی:

لایه واج:	š	a
لایه خودواحد:	[+افراشته]	[-افراشته]

ب) گسترش مشخصه منبع و قطع مشخصه هدف

š	a
-----	-----
[+افراشته]	[-افراشته]

ج) بازنمایی روساختی



در برخی از کلمات مصوت  $\bar{a}$  در دوره میانه بدل به  $\bar{e}$  و در فارسی جدید تبدیل به  $e$  می شود (باقری، ۱۳۸۰: ۲۹).

/genāg/ گناگ:

درباره کلمه گنا در جهرمی برخی آن را مشتق از کانا می‌دانند کانا بر وزن دانا به معنی نادان و ابله و احمق است (خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۱۵۸۰). مثال مرحوم معین از تاریخ سیستان:

«خویشتن کانا ساخته بود، چیزهایی ساخت که مردمان از آن بخندیدندی» (تاریخ سیستان: ۲۶۹).

اما واژه گناگ در فارسی میانه به معنی اهریمن (دیو) وجود داشته‌است (فره‌وشی، ۱۳۴۶: ۲۱۰).

در بندهشن هندی (متنی به زبان فارسی میانه) نیز از واژه گنا مینو به معنی مینوی اهریمنی به دست آمده‌است «از زند آگاهی نخست درباره آغاز آفرینش اورمزد و پتیارگی گنا مینو درباره چگونگی آفریدگان از آغاز آفرینش تا فرجام که تن پسین است» (بهزادی، ۱۳۶۷: ۷۵).

فره‌وشی نیز این واژه را در ganah mInūk: gan(n)ak mInūk به معنی مینوی بد آورده‌است.

در بندهشن آمده‌است:

Gan(n)āg – mInūg wēnāg – frazāmih  
rāy pad ān paymānag hammadastān būd?

یعنی: آیا این گنا مینو (ی) پلید با آن پیمان موافق بود؟ (پاکزاد، ۱۳۸۴: ۱۴۵)



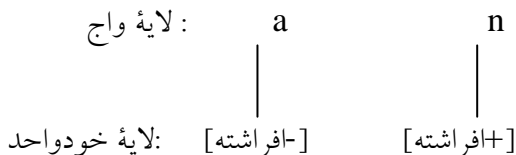
**Ganāg** : اهریمن (فره‌وشی، ۱۳۴۶: ۲۱۰)؛ **ganāk**: خبیث، ناپاک، گندیده، قاتل (صفتی که برای اهریمن به‌کار می‌رود) (همان، ۲۱۲). فارسی باستان آن انگره مینو : **ganāk** / **angra-mainyava**/شیطان، اهریمن در پهلوی **ahrīman** و هزوارش آن **ganāk mainūk** گناک مینو (رضی، ۱۳۸۱: ۳۷۱).

و در متنی دیگر مربوط به فارسی میانه به نام «هرمزد با هروی‌سپ آگاهی» آمده‌است: در پنجم این گنامینو (اهریمن) کجا بود و چگونه فراز دوارید؟ انوشه بود؛ گنا مینو اندر آن تاریگی بود بیرون از روشنی با خودپسندی و دژآگاهی و دش‌خیمی (اشه، ۶۱۰: ۱۳۸۳). همچنین در زند و هومن یسن نیز آمده که «اورمزد به گنا مینو گفت زمانی را تعیین کن تا اینکه پیکار برای نه‌هزار سال باشد؛ چه او می‌دانست که درین زمان گنا مینو ناتوان خواهد شد» (هدایت، ۲۵۳۷: ۱۱).

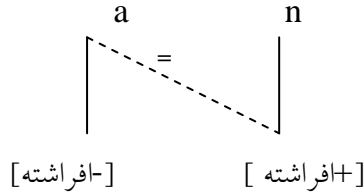
به‌نظرمی‌رسد تحلیل دوم از واژه گنا به گنا در لهجه جهرمی که به معنی دیوانه است نزدیک‌تر است. در چهارچوب واج‌شناسی قاعده‌بنیاد می‌توان اشتقاق این تحول را به شرح زیر توضیح داد:

#/ ganag /#	بازنمایی زیربنایی
genag	همگونی ارتفاع با خیشومی
gena	حذف انسدادی پایانی
[ gena ]	بازنمایی آوایی

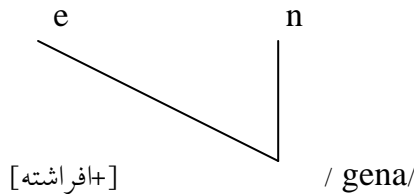
در چهارچوب نظریه خودواحد الف) بازنمایی زیرساختی:



ب) گسترش مشخصه‌ منیع و قطع مشخصه هدف



ج) بازنمایی روساختی

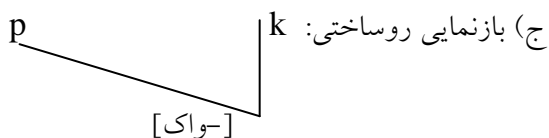
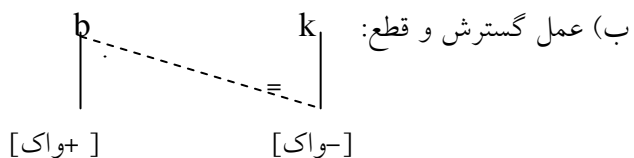
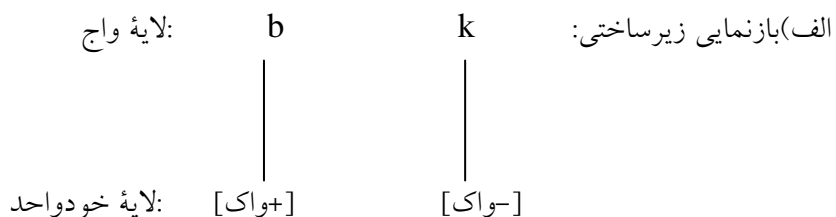


/ karbūg/ / کربوگ :

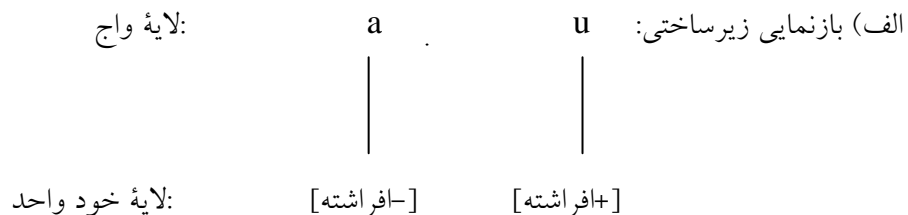
این واژه در فارسی میانه (مکنزی، ۱۳۷۳: ۶۷) به معنی مارمولک است. در برخی متون دیگر با K در آخر آمده است. Karpūk: نوعی سوسمار است و آن کوچک می‌باشد و چون بزندش دمش از بدن جدا می‌شود و تا دیری حرکت کند (فروه‌وشی، ۱۳۴۶: ۳۲۱). این واژه به صورت /kalpok/ در جهرمی امروزه با همین معنا کاربرد دارد. تحول این واژه را در چهارچوب واج‌شناسی قاعده‌بنیاد می‌توان به شرح زیر توضیح داد:

#/ karbug /#	بازنمایی زیربنایی
karbuk	واکرفتنگی پایانی
karpuk	همگونی از نظر بیواکی
karpok	همگونی ارتفاع واکه
kalpok	کناری شدگی
[ kalpok ]	بازنمایی آوایی

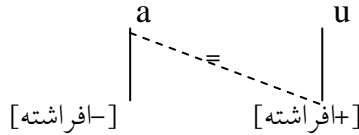
در مرحله اول همگونی از نظر بی‌واکی و در مرحله دوم همگونی ارتفاع واکه در چارچوب واج‌شناسی خودواحد به صورت زیر بررسی می‌شود:  
مرحله اول:



در این مرحله همگونی همخوانی پیشرو داشتیم و همخوان **b** به همخوان **p** تبدیل می‌شود تا با همخوان **K** که بی‌واک است همگون شود.  
مرحله دوم:



ب) گسترش مشخصه‌ی منبع و قطع مشخصه‌ی هدف:



ج) بازنمایی روساختی:  $o$   $\rightarrow$   $a$  [-افراشته]

در مرحله‌ی دوم همگونی واکه‌ای پسرو داشتیم که واکه‌ی  $u$  به  $o$  تبدیل شد تا با واکه‌ی  $a$  که افراشته نیست همگون جزئی پیدا کند.

/ Pazūk / یا / xabazdu / خزوک:

در فارسی میانه به معنی سوسک آمده است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۶۸). در لهجه جهرمی

خزوک / xazuk / به معنی سوسک رایج است.

مهرداد بهار در صفحه ۹۸ بندهشن آورده است: پزوک گه گردک و آن که ... است و آن

که پاچ گذارد و دانگ گذارد است و میق میزد همه از این گونه پزوک سروده‌اند. اگر ریشه‌ی

واژه

# / Pazug / #	بازنمایی زیربنایی	Pazuk
p azuk	واکرفتگی پایانی	باشد
xazuk	سایشی شدگی (همگونی)	اشتقاق
[ xazuk ]	بازنمایی آوایی	واژه را

میتوان با

استفاده از قواعد زیر توضیح داد:

براساس رویکرد واج‌شناسی خود واحد همگونی همخوانی از نظر ویژگی پیوسته را

داریم:

الف) بازنمایی زیرساختی:

لایه واج:

p

z

|

|

لایه خودواحد:

[ - پیوسته ]

[ + پیوسته ]

ب) گسترش مشخصه منبع و قطع مشخصه هدف:

p

z

|

|

[ - پیوسته ]

[ + پیوسته ]

x

z

ج) بازنمایی روساختی:

|

|

[ + پیوسته ]

در سایشی‌شدگی نوعی فرایند همگونی پسرو اتفاق افتاده‌است و ویژگی پیوسته‌بودن]

[z به [p] گسترش یافته‌است.

[+cont]

|

p a z u k

→

[xazuk]

Parastôg/ پرستوگ:

در فارسی میانه به معنی پرستو آمده‌است که احتمالاً مرتبط با پرستیدن است در سیوند

هم / pirsūk / تلفظ می‌شود در فارسی میانه: paristôg پارتی: prstwg (حسن

دوست، ۱۳۸۳: ۲۶۰). Parastūk: پرستو (فروه‌وشی، ۱۳۴۶: ۴۳۶)

واژه پرستو در لهجه جهرمی هم به صورت پیروسوک استعمال می‌شود که به تلفظ پارتنی آن بسیار نزدیک است.  
کاشنی / kašni / :

این تلفظ در برهان قاطع ذیل کاشنی آمده‌است در متون دیگر نیز کم‌وبیش به‌کاررفته‌است (مثلاً در آثار و احیای رشیدالدین فضل‌الله: ۸۲ الصیدنه: ۴۳۰) در پهلوی کاشنیک بوده که معلوم می‌شود کاشنی تلفظ غرب ایران بوده‌است (اشرف صادقی، ۱۳۸۰: ۲۰۵).

# / Kašnik / #	بازنمایی زیربنایی
kašni	حذف پایانی
[ kašni ]	بازنمایی آوایی

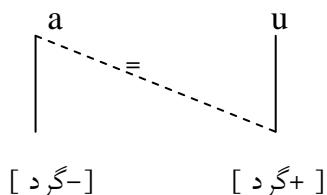
هماهنگی واکه‌ای

/Kaluk/ کلوک:

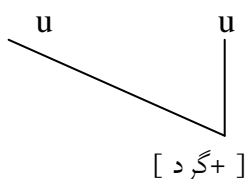
در فارسی میانه به معنای سفال و سفالینه بوده‌است (فروه‌وشی، ۱۳۴۶: ۳۰۹) در لهجه جهرمی نیز به معنی ظرف سفالی کاربرد دارد اما به صورت /kuluk/ تلفظ می‌شود. دو واکه /a/ و /u/ در مشخصه گردی با هم همگون می‌شوند یا از نظر واج‌شناسی خودواحد، اصل گسترش خودواحد گردی رخ داده‌است.  
الف) بازنمایی زیرساختی:

لایه واج	a	u
لایه خودواحد:	[ -گرد ]	[ +گرد ]

ب) گسترش مشخصه منبع و قطع مشخصه هدف:



ج) بازنمایی روساختی:

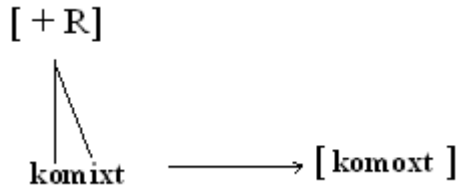


/Gômîxt/ گمیخت:

بضم اول بر وزن گریخت به زبان زند و پازند به معنی درهم آمیخته است (خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۱۶۹۴). این واژه از فعل فارسی میانه gumêxtan به معنی مخلوط کردن (فره‌وشی، ۱۳۴۶: ۲۳۴؛ مکنزی ۱۳۷۳: ۸۱) گرفته شده است.

# / Gomixt / #	بازنمایی زیربنایی
komixt	بیواک شدگی آغازین
komoxt	همگونی گردی
[ komoxt ]	بازنمایی آوایی

در این واژه نیز خودواحد گردی از واکه/ o / به واکه/ i / سرایت کرده‌است و با توجه به اصل گسترش همگون شده‌است و همگونی واکه‌ای از نظر مشخصه گردی را داریم.  
الف) بازنمایی زیرساختی:



در لهجه جهرمی با اندکی تغییر معنایی به معنی چرک ضخیم و درهم آمیخته پشت دست به کار می‌رود.

کسره آخر (e) کسره مصدرساز است که به انتهای کلمه افزوده شده‌است.  
/Ôštâp/ اشتاپ:

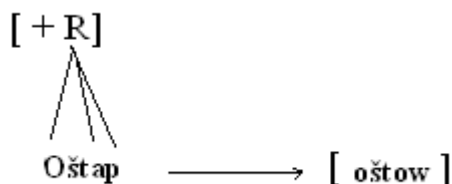
Ôštâp در پهلوی به معنی شتاب و عجله آمده‌است (فره‌وشی، ۱۳۴۶: ۴۲۶) و در برهان نیز به معنی شتاب و تعجیل آمده‌است.

در لهجه جهرمی با تلفظ اشتو به همین معنی است.

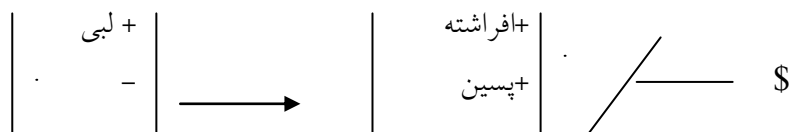
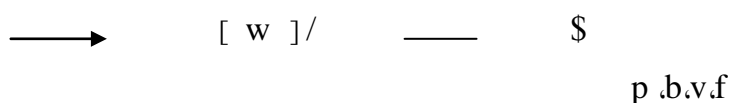
# / Oštâp / #	بازنمایی زیربنایی
Oštâop	همگونی گردی
oštow	همگونی گردی
[ oštow ]	بازنمایی آوایی

این همگونی پیشرو مکرر در چهارچوب نظریه خودواحد به شرح زیر تبیین می‌شود:





این نوع همگونی در گویش‌های زابلی، قاینی، بیرجندی و قوچانی نیز دیده شده است. کرد زعفرانلو در مقاله‌ای به نام نمونه‌ای از همگونی در چند گویش ایرانی که در هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران ارائه داده است، این نوع همگونی را تحت قاعدهٔ تضعیف همخوان‌های لبی در پایانه هجا آورده است.



خیشومی

نمونهٔ دیگر این نوع همگونی در Alav دیده می‌شود که /v/ به /w/ تبدیل می‌شود.

Alav/الو:

به فتح اول و ثانی به الف کشیده آتش شعله‌ناک را گویند (داعی الاسلام، جلد ۱: ۳۹۰). ظاهراً مشتق از فارسی باستان: ham-tâpa که این لغت مرکب از پیشوند ham و tâpa به معنای تاب و گرما و حرارت است و در یغابی olou تلفظ می‌شود (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۱۱۸).

در لهجهٔ جهرمی با تلفظ الو (تحت قاعدهٔ تضعیف همخوان‌های لبی در پایانهٔ هجا) که به تلفظ یغابی نزدیک است به همین معنا کاربرد دارد.

/ mox / مخ:

درخت خرما (خلف تبریزی ، ۱۳۶۲ : ۱۹۷۲). این واژه به صورت‌های زیر در فرهنگ‌های پهلوی ثبت شده‌است: mog: موگ: درخت خرما، خرما بن (فره‌وشی، ۱۳۴۶: ۳۸۵). Moy: مغ: نخل (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۰۹).

مخ به همین معنی با اندک تغییر آوایی در نتیجه واگردگی پایانی هنوز در جهرم رایج است.

#/ Moy /#	بازنمایی زیربنایی
mox	واگردگی پایانی
[ mox ]	بازنمایی آوایی

همان‌طور که ملاحظه شد، فرآیند همگونی در اکثر موارد فوق دیده شد. به نقل از بی‌جن‌خان (بی‌جن‌خان، ۱۳۸۴: ۱۹۴) همگونی یکی از پرکاربردترین فرآیندهای واجی در زبان‌های بشری است که در آن یک مشخصه یا گروهی از مشخصه‌ها که آن‌ها را عامل همگونی می‌نامیم، قادر است شعاع تاثیرگذاری خود را از فضای واجی متعلق به خود بر سایر واحدهای واجی بگستراند (کنستویچ، ۱۹۹۴: ۱۵۰؛ فیلیپس، ۱۹۹۴: ۱۸۴).

فرآیند قلب

/ Kelenjar / کلنچار:

بر وزن گرفتار به معنی خرچنگ باشد (خلف تبریزی، ۱۳۶۱: ۱۶۷۹). در لهجه جهرمی و در شیرازی قدیم فرآیند قلب دور صورت گرفته‌است و به صورت کرنجال به مفهوم خرچنگ به کار می‌رود.

#kelenjar#	بازنمایی زیربنایی
kerenjal	فرآیند قلب
[kerenjal ]	بازنمایی آوایی

### تحولات تاریخی دیگر

Varm / اورم: در پهلوی به معنی استخر و آبگیر به کاررفته است (فرهوشی، ۱۳۴۶: ۵۸۰) در لهجه جهرمی برم به همین معنی به کارمی رود.

یکی از تحولات تاریخی صوت /v/ در زبان فارسی تبدیل به /b/ است. اگر واژه‌های باستانی با صوت v آغاز بشود و صوت پس از آن یکی از واکه‌های a, â, ã, î یا گروه صوتی iy باشد در فارسی جدید /v/ تبدیل به /b/ می شود (باقری، ۱۳۸۰: ۶۴).

مثال:

فارسی جدید	فارسی میانه
b ā r ā n	V ā r ā n
bāvœr	vāvœr

در جهرمی نیز

فارسی جدید	فارسی میانه
bœrm	Vœrm

تش: teš

تش به معنی شپش است که ریشه آن به ایرانی باستان یا به قول رضایی باغبیدی (۱۳۸۲) به شیرازی باستان برمی گردد. به نظر وی ویژگی‌های آوایی ایرانی باستان که آن را از فارسی باستان متمایز ساخته، تحول ts و ترکیب tsv ایرانی باستان به ترتیب از kw.k به θ بوده است. این دو در فارسی باستان به ترتیب θ و s و در اوستایی به ترتیب به s و sp بدل شده‌اند.

شیرازی باستان	ایرانی باستان
θšā	tšvišā
اوستایی	فارسی میانه
spiš	spiš

در لهجه جهرمی با تلفظ teš به معنی شپش استعمال دارد.

/gaθam/ گاسم:

به معنی احتمال دارد و شاید است و در لهجه جهرمی کاربرد فراوانی دارد. ریشه این لغت که در بند ۲۵ و نندیداد ۳ و بند ۴۵ و نندیداد ۶ هم یافت شده است به واژه *gaθawo* در فارسی باستان به معنی گاه برمی گردد.

فارسی میانه	فارسی باستان
Gaθawo	gaθaw

حالت مفعول فیه جمع مذکر: *gatuša*

(ابوالقاسمی، ۱۳۷۶: ۱-۱۰۰)

ب. واژه‌های تغییر نیافته:

این گروه از واژه‌ها تقریباً بدون تغییر یا با اندکی تغییر معنایی از زبان فارسی میانه به لهجه جهرمی رسیده است.

ازگ / *azg* / : شاخه درخت

*azg* : آنچه از شاخ‌های درخت که برند و پیرایش دهند؛ ازغ شاخ‌هایی را گویند که از درخت بریده باشند (فروه‌وشی، ۱۳۴۶: ۸۲؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۶۶). در ایرانی باستان به شکل *azga* تلفظ می‌شده است (حسن‌دوست، ۱۳۸۳: ۸۳).

در لهجه جهرمی به معنی نقصان خیلی کم است. لازم به ذکر است این کلمه در گویش سدهی به معنی سرشاخه‌های خشک و نازک به کار می‌رود (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۱: ۴۱).

بریزه / *brize* / : در جهرمی تابه گلی که از گل رس سازند و روی آن نان پزند.

از *brîz + an* در فارسی میانه تشکیل شده است که پسوند *an* برای ساختن اسم از ماده مضارع به کار می‌رود. بریزن *brîzan* به معنای تابه به کار می‌رفته است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۶: ۲۱۱). *Brêzan*: اجاق، کوره (مکنزی، ۱۳۷۳: ۵۴). ماده ماضی این فعل *brêz* از ایرانی باستان *brišta* و ماده مضارع آن مشتق است از ایرانی باستان *braiza* مشتق از *braiz* برشتن و سرخ کردن و در فارسی میانه *brêzan* به معنی اجاق و تنور است (حسن‌دوست، ۱۳۸۳: ۱۹۰).

بش / *bœš* / : به فتح اول و سکون ثانی زراعتی گویند که به آب باران حاصل شود (خلف تبریزی ، ۱۳۶۲ : ۲۸۲). این واژه مشتق است از ایرانی باستان *varš(a)na* مشتق از ریشه *varš* : باریدن، باران خوردن، خیس شدن... . اوستایی *varšata* در *aiwi-varšata* : خیس، باران خورده (حسن دوست، ۱۳۸۳ : ۲۰۳).

در لهجه جهرمی نیز به همین معنی است.

پرنده / *pœrœnd* / : بافته ابریشمی و حریر ساده را گویند (خلف تبریزی ، ۱۳۶۲ : ۳۸۹). در فرهنگ ریشه‌شناسی تلفظ *piring* را برای آن ثبت کرده‌است که از ایرانی باستان *upa-ringa* به معنی نقش‌دار و گلدار گرفته شده‌است. در فارسی میانه ترفانی به شکل *pring* و در سغدی به شکل *pryng* تلفظ می‌شده‌است (حسن دوست، ۱۳۸۳ : ۲۶۴). تلفظ دیگران که نزدیک به تلفظ این واژه در لهجه جهرمی است را دکتر بهرام فره‌وشی در فرهنگ زبان پهلوی به شکل *parand* به معنی ابریشم ثبت کرده‌است (فره‌وشی، ۱۳۴۶ : ۴۳۶).

در جهرمی به طناب مخصوص و مستحکمی که به دور کمر و درخت خرما حلقه کنند و به کمک آن از درخت بالا روند اطلاق می‌شود.

پریزه / *prīze* / : چیزی که در دستمال کرده و گره بندند (خلف تبریزی ، ۱۳۶۲ : ۴۳۸). چیزی که در پارچه‌ای بسته گره زنند (داعی الاسلام، جلد ۲ : ۱۴۹).

در جهرمی به دستمال گره‌خورده که در آن خرت و پرت است پریزه می‌گویند.

چکنه / *čekene* / : چیز چسپنده و در سانسکریت چکینه به همین معنی است (فرهنگ نظام، جلد ۲ : ۴۶۶).

در لهجه جهرمی نیز همین معنی را دارد.

چوله / *čule* / : با ضم اول خار پشت را گویند.

نزاری گوید:

گرچه دارد ز اعتراض جهول	سینه پر تیر طعنه چون چوله
لیک نزدیک او چنان باشد	که سگ از دور می کند دوله

(فرهنگ نظام، جلد ۲: ۴۸۴).

در لهجه جهرمی نیز به معنی جوجه تیغی رایج است. این کلمه در گویش دوانی به نقل از عبدالنبی سلامی (۱۳۸۰) به معنی خارپشت به کار می‌رود.

چیر / čir/ در پهلوی به معنی نیرومند و قوی است (فرهوشی، ۱۳۴۶: ۹۴). البته تلفظ‌های دیگر Cêr برای آن ضبط شده‌است. (مکنزی، ۱۳۷۳: ۵۸). در ایرانی باستان به صورت carya (که احتمالاً صورت دیگری یا ریشه گریه امروزی است و ظاهراً با cry انگلیسی به معنی فریاد نیز هم‌ریشه است) و در اوستا به شکل cirya ضبط شده‌است (حاشیه برهان قاطع، ذیل چیر).

چیرزدن در لهجه جهرمی به معنا داد و فریاد و جیغ‌زدن است.

خارک / xāræk/ : خرماي نارسيده اما شيرين و زردشده

خارک به معنی خرماي نارسيده در شهرستان جهرم متداول است. (اشرف صادقی، ۱۳۸۰: ۱۲۸).

سوک / sūk/ : سوی ، طرف (فرهوشی، ۱۳۴۶: ۴۰۰). البته به شکل sōk نیز ثبت

شده‌است (همان، ۵۰۶)

در لهجه جهرمی به معنی گوشه، مخصوصاً گوشه و زوایای بیرونی ساختمان است.

داد / dād/ : سن (مکنزی، ۱۳۷۳: ۵۹). dāt : سن و سال (فرهوشی، ۱۳۴۶: ۱۴۰). در

پهلوی dāt، فارسی باستان: dāta در اوستایی: dāta (حاشیه برهان قاطع ذیل داد)

در لهجه جهرمی در ترکیب هم‌داد به معنی هم‌سن است.

کنگ / kœng/ : به فتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی به معنی بال است یعنی سر

انگشت دست آدمی تا دوش.

آن خسیس از نهایت خست کنگ گنجشگکی به کس ندهد

و از طیور جناح و از درختان شاخ (داعی الاسلام، جلد ۴: ۳۱۰)

در لهجه جهرمی به معنی بازو و با اضافه کردن یک فتحه یا کسره (های ناملفوظ) در

آخر و کسر اول در معنای شاخه درخت به کار می‌رود.

گمان /gomān/: در پهلوی به صورت gumân: شک، ظن (فروه‌وشی، ۱۳۴۶: ۲۳۲).  
ادراکی که بالای شک و پایین یقین است و لفظ عربیش ظن، در پهلوی گمان در  
اوستا یمینه و در سانسکریت دیمین بوده‌است. در لفظ پهلوی و اوستا و سنسکریت گمان  
و شک و بدگمانی باشد.

تو دل را به جز شادمانه مدار روان را ز بد در گمانه مدار  
(فردوسی به نقل از داعی)

الاسلام، جلد ۳: ۴۲۱)

گمان در واژه‌های پازند بند ۱۲، ویراف ۱ نیز آمده‌است.  
این لفظ در جهرم مجازاً به حرامزاده اطلاق می‌شود (شاید از آن روی که درباره پدر  
وی گمان و شک وجود دارد).

غمب /qomb/: مبدل از خمب زیر لب سخن گفتن است (برومند، ۱۳۸۳: ۹۵).  
در لهجه جهرمی غمبه‌دادن به معنی غرولندکردن و آهسته زیر لبی اعتراض کردن است،  
به‌طوری‌که، صدای واضحی از شخص نشنوند اما اعتراض او مشخص باشد.  
وايه /vāje/: به معنی وایست باشد که ضروری و حاجت و مراد و مطلوب است.

پهلوی: vāe

پازند: Vāe

اوستا: âvôyāh

(خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۲۳۵۶)

این لغت هنوز در جهرم رایج است و به معنی آرزو به‌کار می‌رود.

## ۵. نتیجه‌گیری

همان‌طور که در این تحقیق ملاحظه شد، واژه‌های لهجه جهرمی آثار بسیاری از پهلوی  
ساسانی را در خود حفظ کرده‌است و این به خاطر محدوده جغرافیایی این شهرستان است

که در آن پهلوی ساسانی رواج داشته. با توجه به شواهد فوق، این واژه‌ها در برابر رقیب جدید خود یعنی فارسی دری مقاومت کرده و در این شهرستان باقی مانده‌است. البته تحقیق کامل درباره این لهجه در این محدوده نمی‌گنجد و می‌تواند از لحاظ آوایی، نحوی و صرفی و... در چهارچوب نظریه‌های مختلف زبانشناسی بررسی شود.

#### کتابنامه

۱. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۶). راهنمای زبان های باستان ایران، ج ۲، تهران: سمت.
۲. اسلامی، محرم. (۱۳۸۴). واج‌شناسی: تحلیل نظام آهنگ فارسی، تهران: سمت.
۳. اشرف‌صادقی، علی (۱۳۸۰). مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران: سخن.
۴. اشمیت، رودیگر (۱۳۸۲). راهنمای زبان های ایران، ج ۱ (زبان‌های ایران باستان و ایرانی میانه)، ترجمه حسن رضایی باغبیدی، تهران: ققنوس.
۵. اشه، رهام (۱۳۸۳). هرمزد با ویهرسپ آگاهی، تهران: اساطیر.
۶. باقری، مهری (۱۳۷۳). تاریخ زبان فارسی، تهران: قطره.
۷. برومند سعید، جواد (۱۳۸۳). ریشه‌شناسی و اشتقاق در زبان فارسی، کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان.
۸. بهزادی، رقیه (مصحح و مترجم) بندهشن هندی، متنی به زبان فارسی میانه (۱۳۶۸). تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.



۹. بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۸۴). واج‌شناسی: نظریه بهینگی، تهران: سمت.
۱۰. پاکزاد، فضل‌الله (مصحح و مترجم) (۱۳۸۴). بندهشن. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۱۱. حسن‌دوست، محمد (۱۳۸۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، زیر نظر بهمن سرکاراتی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب.
۱۲. خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۶۲). برهان قاطع، به کوشش محمد معین. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۳. داعی‌الاسلام، سیدمحمدعلی (بی‌تا). فرهنگ نظام فارسی با ریشه‌شناسی و تلفظ واژه‌ها به خط اوستایی.
۱۴. رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۸۲). «شیرازی باستان»، مجله‌گوش شناسی، صص ۷-۳۶.
۱۵. رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۸۱). مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۶. رضی، هاشم (۱۳۸۱). دانشنامه ایران باستان. تهران: سخن.
۱۷. شیری، علی‌اکبر (۱۳۸۶). در آمدی بر گویش‌شناسی. تهران: انتشارات مازیار.
۱۸. طوفان، جلال (۱۳۵۱). شهرستان جهرم. [بی‌جا]: چاپ موسوی.
۱۹. فره‌وشی، بهرام (۱۳۴۶). فرهنگ پهلوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۰. کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه (۱۳۸۵)، واج‌شناسی: رویکردهای قاعده بنیاد، تهران: سمت.
۲۱. کیا، صادق (۱۳۵۷). واژه‌های فارسی میانه در هشت واژه‌نامه فارسی فرهنگستان زبان فارسی، تهران: بنیاد فرهنگستان‌های ایران.

۲۲. مکنزی، دن. (۱۳۷۳). فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرائی. تهران:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲۳. هدایت، صادق (۱۳۵۷). ترجمه زند و هومن یسن. تهران: جاویدان.

۲۴. یارمحمدی، لطف‌الله [و دیگران] (۱۳۸۲). «نگاهی تازه به جایگاه علم زبان‌شناسی در

ایران»، فصلنامه علمی و فرهنگی نامه فرهنگستان علوم، ش ۲۲، صص ۹۵-۱۲۱.

25. Jensen, J. (2004). *Principle of Generative Phonology: An Introduction*. Amsterdam: John Benjamin's publishing Company.

26. Massachusetts kenstowics, M. (1994). *Phonology in Generative Grammar*. Cambridge, Publishers. Blackwell